

۹۴/۲/۲۸

• دریافت

۹۴/۱۲/۲۲

• تأیید

اصالت ایرانی برخی از حکمت‌های اخلاقی گمنام در کتاب العقد الفرید

محمد رضا عزیزی*

مریم گریوانی**

عبدالرحیم حقدادی***

چکیده

بخش مهمی از حکمت‌های اخلاقی ایران باستان به زبان عربی، ترجمه و در منابع عربی حفظ شده است. این حکمت‌ها از راه‌های گوناگون از جمله آثار نویسندگان ایرانی مانند ابن مقفع و ثعالبی به ادب و فرهنگ عربی نفوذ کرده و به تدریج، هویت اصلی و ایرانی آن از بین رفته است. این مقاله به بررسی برخی از حکمت‌ها که نام گوینده آن در گذر زمان بنا به دلایل گوناگون حذف گردیده و اصالت ایرانی آن در فرهنگ عربی مغفول مانده، می‌پردازد. به علت فراوانی منابع عربی در این زمینه، پژوهش حاضر به کتاب العقد الفرید، اثر ارجمند ابن عبدربه (متوفی ۳۲۸ق) محدود شد؛ این کتاب به مثابه گنجینه ادب شرق، دربردارنده بسیاری از حکمت‌های اخلاقی ایرانیان است که به صورت پراکنده در لابه‌لای کتاب آمده است. پاره‌ای از این سخنان از کتاب مذکور، گردآوری شد و با تکیه بر منابع معتبر عربی و فارسی و مؤلفه‌های فرهنگی، اجتماعی، محیطی و غیره توصیف و تحلیل گردید تا مالکیت معنوی آن، دوباره به حکیمان و پادشاهان دوره باستان همچون بزرگمهر، اردشیر، انوشیروان و غیره بازگردانده شود.

واژگان کلیدی:

حکمت اخلاقی ایرانی، العقد الفرید، بزرگمهر، اردشیر، حکمت‌های گمنام.

Mohammadrazizi@birjand.ac.ir

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند.

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی.

*** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند

مقدمه

حکمت اخلاقی از زیر شاخه‌های حکمت عملی است که شامل پندها و اندرزها، ضرب‌المثل‌ها، وصایا و غیره یک قوم می‌شود و می‌کوشد به تربیت و اصلاح هنجارهای فردی و اجتماعی بپردازد. ایرانیان از دوره باستان به این طیف حکمت‌ها عنایت ویژه‌ای داشته‌اند و آن را یکی از ضروری‌ترین نیازهای جان و روان آدمی دانسته‌اند. از انوشیروان نقل است: «نیاز قلب‌ها به حکمت به مثابه نیاز بدن به غذا است» (المبرد، ۱۴۰۹ق/ ۲ : ۵ ؛ ابن نباته، بی‌تا: ۶۰)

نویسندگان و دانشمندان ایرانی بسیاری از این سخنان ارزشمند را به زبان عربی منتقل کردند و «در جهت باز شناساندن تمدن و احیای میراث فرهنگی خود کوشیدند» (العاکوب، ۱۳۷۴: ۱۵)؛ از اینرو نخستین کتاب‌هایی که به زبان و فرهنگ عربی ترجمه شد کتاب‌هایی مانند خداینامه، آیین‌نامه و تاج‌نامه‌ها بود. این کتاب‌ها با عنوان‌هایی مانند سیرالملوک یا سیرالملوک الفرس و غیره به آداب و رسوم و حکمت‌های ایران در عربی اهتمام دارند؛ به عنوان نمونه «از روایت‌های حمزة اصفهانی و ابن ندیم و مقدمه قدیم شاهنامه و غیره به وجود نه ترجمه و اقتباس از خداینامه به عربی پی می‌بریم. از قدیم‌ترین مترجمان معروف این کتاب، ابن مقفع است.» (تفضلی، ۱۳۸۳: ۲۷۳).

ابن مقفع، «کتابهائی از زبان پهلوی به عربی ترجمه کرده و بعضی از آنها مانند ترجمه کلیله و دمنه تا امروز هم باقی است و علاوه بر آنچه ترجمه کرده و ترجمه آنها مورد تأیید عموم مورخان است کتابهای دیگری هم در موضوع ادب و اخلاق مانند کتابهای الادب الکبیر و الادب الصغیر و الیتیمه از خود برجای گذارده، که بعضی از نویسندگان آنها را از تألیفات او و بعضی دیگر از ترجمه‌های او شمرده‌اند. ابن مقفع در اواخر عصر اموی و اوائل عصر عباسی می‌زیسته و کتابهائی هم که ترجمه یا تألیف کرده از نخستین آثاری به شمار می‌روند که در این رشته به زبان عربی نوشته شده و به ما رسیده است.» (محمدی، ۱۳۷۴: ۲۸۹-۲۹۰)

بی‌تردید بخش مهمی از میراث ایرانیان - به ویژه در سده‌های نخستین اسلامی - به زبان و فرهنگ عربی برگردان شد و با توجه به عمق و پختگی این آثار در زمینه‌های گوناگون به کار عرب‌ها آمد. این «آثار ادبی و اخلاقی ایران پس از ترجمه شدن به زبان عربی در عالم اسلامی و در بین نویسندگان عربی زبان، شهرت و اهمیت یافت و در اثر مقتضیات محیط جدید دستخوش تحولاتی گردید که در نتیجه روز به روز از اصل خود دورتر افتاده و با محیط عربی اسلامی نزدیک‌تر و هم‌رنگ‌تر شد». (محمدی، ۱۳۷۴: ۲۸۵-۲۸۸)

با توجه به همجواری و همسایگی دو قوم، یکی دیگر از راه‌های نفوذ حکمت‌های ایرانیان به فرهنگ عربی، فرهنگ شفاهی است. «پندها در اغلب موارد به طور شفاهی میان مردم رد و بدل شده است، بنابراین تردیدی نیست که آشنایی اعراب با بسیاری از پندها و اندرزهای فارسی قطعاً پس از آن صورت گرفته که شمار زیادی از ایرانیان، عرب زبان شده بودند و پندها را به زبان عربی می‌گفتند، بعد از آن بود که اعراب پندها را بر زبان راندند، در اشعارشان آوردند و تألیفات خود را به زیور اندرز آراستند، بی آنکه آن پندها پیشتر به زبان فارسی در جایی نوشته شده باشد، چون تا آن زمان از محفوظات مردم بوده و همواره سینه به سینه نقل می‌شده است». (العاکوب، ۱۳۷۴: ۳۸-۳۹)

شاعران دو زبانه نیز به کتاب‌های عربی و فارسی اشراف داشتند و به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم از زبان و فرهنگ فارسی یا عربی در آثار خود بهره می‌بردند. کلثوم بن عمرو عتابی، شاعر عرب، در مرو کتاب‌های فارسی را مطالعه می‌کرد و هنگامی که هدف او را از این کار پرسیدند، پاسخ داد: «در کتاب‌های ایرانیان خرد و سخنوری هست. زبان ما خوب است و خرد ایرانیان». (زاهد، ۱۳۸۰: ۲۰۱)

عیسی العاکوب از پژوهشگران معاصر عرب در کتاب *تأثیر الحکم الفارسیه فی الأدب العربی فی العصر العباسی الأول* نوشته است: «هر کس کتاب‌های عربی

ادب و تاریخ را که در زمینه‌هایی چون پند، ادب، شرح احوال شاهان، داستان‌های جنگی و نکته‌های ادبی و بلاغی است، مطالعه کند انبوهی از عبارات، سخنان کوتاه و قطعه‌های ادبی را در برابر خود خواهد یافت که ریشه فارسی دارد.» (العاکوب، ۱۳۷۴: ۲۸-۲۹)

کتاب العقد الفرید از جمله کتاب‌های ادبی و حکمی به شمار می‌رود که در دوره عباسی - اوج اختلاط ایرانیان و عرب‌ها - به نگارش در آمده است و سرشار از اخبار و حکمت‌های ایرانی گشته. واکاوی در ابعاد این کتاب به نیکویی درایت و خرد ایرانیان را در قالب پند و اندرزهایی پخته و سنجیده، شهادت می‌دهد. جرجی زیدان در کتاب تاریخ آداب اللغة العربیه مشخصا به این نکته اشاره کرده که یکی از منابع العقد الفرید، ترجمه کتاب‌های فارسی بوده اما به نام این کتاب‌ها اشاره‌ای نکرده است. (زیدان، بی تا/ ۲: ۱۷۸)

حکمت‌های اخلاقی به عنوان بخشی از میراث و سرمایه فکری و فرهنگی ایران باستان در کتاب العقد الفرید ثبت و ضبط شده، اما صاحب اصلی پاره‌ای از این حکمت‌ها به تدریج و بنا به علت‌های گوناگون در فرهنگ عربی حذف گردیده است؛ گوینده این حکمت‌ها با عبارتهایی مانند «قالت الحكماء»، «قالوا»، «یقال»، «سئل بعض الحكماء» و غیره در کتاب العقد الفرید بر ما روشن نیست. ابن عبدربه پس از حمد و ثنای الهی و بیان روش کار در مقدمه کتاب به این نکته اشاره کرده است که بعضی از سندهای حکمت‌ها را به علت ایجاز و جلوگیری از درازگویی حذف کرده است؛ زیرا معتقد است که معنای این حکمت‌ها و اخبار، واضح و آشکار بوده و آوردن اسناد یا حذفشان به اصل این حکمت‌ها نفع یا ضرری نمی‌رساند. او در ادامه می‌نویسد: حذف اسناد احادیث، سنتی رایج و امری ضروری بوده است و حذف نکردن اسناد از این سخنان نادر، ضرب المثل‌های رایج و روایات و احادیث، باعث طولانی شدن مطلب می‌شود. در نتیجه، نورانیتشان از بین می‌رود. (ابن عبدربه، ۱۹۹۰م/ ۱: ۱۷)

ارزش و اعتبار این کتاب وقتی بیشتر می‌شود که منابعی که ابن عبدربه در تدوین العقد الفرید از آنها بهره گرفته است، به کلی از بین رفته‌اند: «العقد الفرید منبع دسته دومی است که ارزش آن به اندازه منبع دست اول است. ابن عبدربه اخبار و اشعاری را از کتاب‌هایی گرفته که از بین رفته‌اند و ما تنها به این اخبار از طریق این کتاب پی می‌بریم». (فروخ، ۱۹۸۴/م: ۴: ۲۱۲).

این پژوهش، قائل به وجود برخی حکمت‌های ایرانی است که گوینده آن در کتاب مورد بررسی، معلوم نیست، اما با توجه به منابع دست اول و معتبر یا عناصر تشکیل دهنده خود حکمت می‌توان به اصالت ایرانی آن تا حدود زیادی نزدیک شد. پیکره تحقیق، کتاب العقد الفرید است که نگارندگان با مطالعه تمام کتاب و رعایت جوانب احتیاط به گردآوری، ترجمه و توصیف آن می‌پردازند و ایرانی بودن آن را با در نظر گرفتن زمان ورود آن به منابع عربی، بررسی و تحلیل می‌نمایند. این جستار به کتاب العقد الفرید محدود شد تا با تمرکز بیشتری به مسأله تحقیق بپردازد.

پیشینه تحقیق: حکمت‌های اخلاقی ایرانیان در منابع عربی در دهه‌های اخیر مورد توجه پژوهشگران واقع شده است. از این میان عیسی العاکوب از پژوهشگران معاصر سوری، تحقیقی در خور توجه تحت عنوان تأثیر الحكم الفارسیه فی الأدب العربی فی العصر العباسی الأول انجام داده است. این کتاب توسط عبد الله شریفی خجسته با عنوان تأثیر پند پارسی بر ادب عرب به فارسی ترجمه شده است. نویسنده علاوه بر پرداختن به ترجمه پند و اندرزهای ایرانی به زبان عربی معتقد است اسلوب و شیوه پند نویسی ایرانیان نیز به زبان عربی منتقل شده است. او چنان که از عنوان کتاب برمی‌آید به طور کلی به تاثیر حکمت و خرد ایرانی در صد سال نخست خلافت عباسی پرداخته است و چنان که در مقدمه کتاب تصریح می‌کند بنا ندارد به همه ابعاد حکمت را در آن عصر بررسی نماید بلکه مراد او فراهم کردن بستری مناسب برای پژوهش‌های بعدی و جهت دادن پژوهشگران به

این موضوع است. به هر روی این کتاب در تحلیل‌ها به کار این پژوهش آمد که به آن، اشاره شد. آثار ابن مقفع؛ آثار ثعالبی؛ عهد اردشیر؛ مروج الذهب؛ عیون الأخبار؛ نثر الدر فی المحاضرات؛ المستطرف فی کل فن مستظرف؛ التذکرة الحمدونیه؛ الحکمه الخالده؛ لباب الآداب و غیره از منابع مهم بود. پیداست که اثری مستقل در این زمینه تا آنجا که نگارندگان جستجو کرده‌اند، یافت نشد.

ابن عبدربه و کتاب العقد الفرید

ابوعمر احمد بن محمد بن عبدربه بن حَبیب بن حُدَیر بن سالم، نویسنده و شاعر اندلسی، در ده رمضان سال ۲۴۶ق در قرطبه به دنیا آمد (ابن خلکان، بی‌تا/ ۱: ۱۱۲؛ ابن فرضی، ۱۴۲۹ق / ۱: ۸۱-۸۲). «استادان و مدرسان در آن زمان همه از مردم مشرق یا سفر کردگان به آن سرزمین بودند. متون درسی نیز بیشتر کتاب‌هایی بود که آنها از مشرق آورده بودند. سفر به بلاد مشرق به‌ویژه مصر و بغداد برای تحصیل علم و جمع‌آوری حدیث در میان دانش‌پژوهان جوان سخت رایج بود و انتساب به فرهنگ مشرق امتیاز بزرگی به حساب می‌آمد» (لسانی فشارکی، ذیل مدخل ابن عبدربه). ابن عبدربه به رغم همه کششی که مشرق زمین برای دانش‌طلبان اندلسی داشت از اندلس پای بیرون ننهاده، اما از محضراستادان بزرگی چون بقی بن مخلد، محمد بن عبد السلام خُسنی و محمد بن وضّاح که از انتقال دهندگان فرهنگ و ادب مشرق به اندلس بودند، بسیار سود جست و به یاری هوش و حافظه نیرومند خویش توانست در مدت کوتاهی در محافل علمی قرطبه در صف فقیهان و محدثان نشیند. (همان). بقی بن مخلد نیز دارای جایگاه والایی بود و علاوه بر این که به فرهنگ اندلسی آگاهی داشت بسیاری از کتاب‌های شرقی را وارد اندلس کرد، استاد دیگر ابن عبد ربه، ابن وضّاح عالم به علم حدیث و روش‌هایش بود و اما خُسنی از کسانی بود که به مشرق سفر کرده و با لغت‌دانان مشرقی دیدار کرد و بسیاری از کتاب‌های لغت و روایت اصمعی را از آنها فرا گرفت

و بسیاری از احادیث ائمه را به اندلس وارد کرد. (عباس، ۱۹۶۹: ۱۸۳)
 او در روز یکشنبه هجدهم جمادی الاول سال ۳۲۸هـ در سن هشتاد و دو
 سالگی وفات یافت و در روز دوشنبه در قبرستان بنی‌عباس در قرطبه دفن شد. ابن
 عبد ربه چند سال پیش از مرگ فلج شد. (ابن خلکان، بی‌تا/ ۱: ۱۱۲؛ ذهبی،
 ۱۴۱۷ق/ ۱۵: ۲۸۳)

زندگی ابن عبدربه را به دو مرحله تقسیم کرده‌اند: مرحله جوانی و مرحله پیری،
 مرحله اول که به شعر غزلی پرداخته و در مرحله دوم زندگی به زهد روی آورد
 (عباس، ۱۹۶۹: ۱۹۵) بسیاری به این امر اشاره کرده‌اند که ابن عبدربه شاعر غنا و
 غزل بود اما در سال‌های پایانی زندگی آنگاه که پیر و بیمار شد، به زهد و توبه
 روی آورد و به ازای تک تک ابیات غزل‌های پیشین خود قصائدی بر همان اوزان
 و قوافی در زهد و ترک دنیا سرود که این قصائد را محصّات نامید. (حمیدی،
 ۲۰۰۸: ۱۵۳؛ فتح بن خاقان، ۱۴۰۳ق: ۲۷۵)

آثار برجای مانده از وی شامل دیوان شعر و کتاب ارجمند العقد الفرید می‌شود.
 شعر ابن عبدربه را به نیکویی ستوده‌اند (ابن عماد حنبلی، ۱۹۸۹/ ۴: ۱۴۶)، مقداری
 از اشعارش را ثعالبی در *یتیمه الدهر* آورده است (ثعالبی، ۱۴۰۳ق/ ۲: ۶-۱۱)
العقد الفرید، دائرةالمعارف‌وار مطالب گوناگونی در زمینه‌های ادب، حکمت،
 حدیث، تاریخ و غیره را در خود جمع نموده است. ابن عبدربه در مقدمه کتابش ذکر
 کرده که مطالب خود را از نوشته‌های علمای مشرق گرفته است، «از مؤلفان
 شرقی، آن که بیش از همه مورد تقلید و اقتباس ابن عبدربه قرار گرفته؛ ابن قتیبه
 دینوری است که کتاب *عیون الأخبار* او نه تنها از لحاظ شکل و محتوا سرمشق
 اصلی، بلکه برخی از مطالب آن هم از مایه‌های اصلی *العقد الفرید* است»
 (محمدی، ۱۳۷۹/ ۱: ۷۲). هدف ابن عبدربه از نگارش *العقد*، «اساساً آن بوده است
 که مجموعه‌ای از معارف و آداب مشرق را در اختیار نسل جوان مغرب قرار
 دهد» (لسانی فشارکی، ذیل مدخل ابن عبدربه). چنان که «صاحب بن عباد وقتی آن

را بررسی کرد، مطالب آن را برخلاف انتظار، مربوط به مشرق یافت و چنان‌که معروف است، تمثیل به این آیه از قرآن کریم (یوسف/۱۲ و ۶۵) کرد: «این بضاعت ماست که به خودمان برگردانیده شده است». (حموی، ۱/۱۹۹۳: ۴۶۴)

واکاوی حکمت‌های گمنام ایرانی

«اندرزها اساساً از زمره ادبیات شفاهی‌اند که از نسلی به نسلی همراه با تغییرات منتقل شده‌اند، به همین علت تعیین مؤلف و زمان تألیف برای آنها کاری مشکل و گاه محال است» (تفضلی، ۱۳۸۳: ۱۸۱). اکثر حکمت‌های اخلاقی مربوط به ایران باستان در منابع عربی معتبر به پادشاهان و حکیمان آن دوره، نسبت داده شده است. موضوع این حکمت‌ها اغلب اصول کشورداری و موضوعاتی مانند عدالت، سیاست، رازداری، پرهیز از همشینی با نادان، بخشندگی، نهی از کوچک شمردن خطای اندک و غیره است که به صورت عملی به تهذیب و پالایش رفتار آدمیان اهتمام دارد.

عدالت پادشاه

«قالتُ الحکماء: إمام عادل، خَیر من مطر وابل و إمام غشوم، خیر من فُتنة تدوم» (ابن عبدربه، ۱/۱۹۹۰: ۲۰). ثعالبی (متوفی ۴۲۹هـ)، -از نویسندگان ایرانی تبار- این حکمت را در کتاب تاریخ غرر السیر معروف به کتاب ملوک الفرس و کتاب الإعجاز و الایجاز از اردشیر ساسانی دانسته است (ثعالبی، بی‌تا: ۶۲؛ همان، ۱۹۶۳: ۴۸۳) و به جای واژه «إمام»، «سلطان» (برگردان شاه) را نقل کرده است اما ثعالبی خود در کتاب التمثیل و المحاضره این سخن را از آن عمرو بن عاص دانسته است. (ثعالبی، ۲۰۰۳: ۳۱)

این حکمت در عهد اردشیر نیز آمده و امام شوشتری آن را چنین ترجمه کرده است: «آنجا که پادشاه ستم کند، آبادی پدید نیاید. شهریار دادگر به از پر بارانی

است. شیر درنده از شاه ستمگر بهتر است و شاه ستم پیشه از آشوبی که دوام یابد بهتر». (بابکان، ۱۳۴۸: ۱۱۳)

این حکمت در مجمع الأمثال میدانی (متوفی ۵۱۸هـ) و کتاب المستطرف فی کل فن مستطرف الأبشیهی (متوفی ۸۵۰هـ) بی آن که نامی از صاحب آن آورده شود، آمده است (المیدانی، ۱/۲۰۰۳: ۴۵۱؛ الأبشیهی، ۱۴۱۲ق/۱: ۴۷) اما گفتنی است این سخن در کتاب المستطرف در ذیل امثال جدید و عامی و در مجمع الأمثال در ذیل امثال جدید و نوحاسته (مولد) بیان شده است؛

اما دانشمندانی همچون راغب اصفهانی، زمخشری، ابن منقذ، ابی و قرطبی این حکمت را به شکل‌های گوناگون به عمرو بن عاص نسبت داده‌اند: «قال عمرو بن عاص: سلطان عادل خیر من مطر وابل و عدل قائم أجدی من عطاء دائم و سبع حطوم خیر من والٍ غشوم». (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰ق/۱: ۲۱۴)

«قال عمر و بن العاص لابنه: إمام عادل، خیر من مطر وابل؛ و سلطان ظلوم [در ربیع الأبرار، غشوم] خیر من فتنة تدوم» (زمخشری، ۱۴۱۲ق/۵: ۱۹۹؛ ابن منقذ، ۱۳۵۴: ۳۴۶؛ الآبی، بی تا/۲: ۶۱) «إمام عدل خیر من مطر وابل ... و إمام ظلوم غشوم خیر من فتنة تدوم». (القرطبی، ۱/۱۹۸۱: ۳۳۳)

شگفت آن که بخش نخست این حکمت؛ یعنی «إمام عادل، خیر من مطر وابل» به حضرت امام علی (ع) نیز نسب داده شده که در پیشینه و بررسی این حکمت، قابل تامل است. (الآمدی، ۱۴۲۶: ۸۰)

با توجه به قدیمی‌ترین سند این حکمت در سده چهارم و جدید و مولد دانستن آن در منابع متأخر می‌توان دست کم بخشی از این حکمت را به ایرانیان نسبت داد به ویژه آن که صاحب این سخن را اردشیر دانسته‌اند که به عدل و داد آوازه دارد.

کیفیت مملکت داری پادشاه

در العقد الفرید، جلد نخست آمده است: «وَصَفُ بَعْضُ الْمُلُوكِ سِيَاسَتَهُ فَقَالَ: لِم

أَهْزَلَ فِي وَعْدٍ وَ لَا وَعِيدٍ، وَ لَا أَمْرٍ وَ لَا نَهْيٍ، وَ لَا عَاقِبَتُ لِلغَضَبِ، وَ اسْتَكْفَيْتِ، وَ
أَثَّبْتُ عَلَى الغِنَاءِ لَا لِلهَوَى، وَ أودَعْتُ القُلُوبَ هَيْبَةً لَمْ يَشْبُهْهَا مَقْتٌ، وَ وُدًّا لَمْ تَشْبِهْ
جُرْأَةً، وَ عَمَمْتُ بِالقُوتِ، وَ مَنَعْتُ الفُضُولَ». (ابن عبدربه، ۱/۱۹۹۰: ۳۹)

پیش از او ابن قتیبه (متوفی ۲۷۶هـ) این حکمت را دقیقاً و تنها با افزودن «علی
الجزاء» پس از فعل «استکفیت» می‌آورد (۱/۱۹۲۵: ۱۰) و در اصالت آن همچون
ابن عبدربه به «بعض الملوك» بسنده می‌کند.

در تذکره الحمدونیه نیز پادشاهی به پادشاهی دیگر می‌نویسد: با چه اصل و
اساسی، فرمانروایی‌ات سامان یافت و بر رعیتت حاکم شدی؟ او در پاسخ، هشت
ویژگی را بر می‌شمارد: «لم أهزل فی أمرٍ و لا نهی، لا أخلفت موعداً و لا وعیداً
قطاً و عاقبت للجرم لا للحقد، و ولّیت للغناء لا للهوی، و استملت قلوب الرعیة من
غیر کرهٍ و سهلت الإذن من غیر ضعف، و عممت بالقوت و حسمت الفُضول». (ابن
حمدون، ۱/۱۹۹۶: ۴۰۸)

اما مسعودی (متوفی ۳۴۶هـ) معاصر با ابن عبدربه در آن بخش از کتابش مروج
الذهب که به اخبار شاهان ایرانی در دوره ساسانی اختصاص داده است، این سخن
را از شاپور دانسته است و با بیان جزئیات بیشتری نقل کرده است و گفته پادشاه
روم به شاپور فرزند اردشیر نامه نوشته که: «از روش تو در کار سپاه و نظم امور
ملک و آسایش اهل آن مملکت که از تدبیر توست چیزها شنیده‌ام که دوست دارم
در این باره طریقه تو گیرم و برسم تو روم» و شاپور بجواب او نوشت: «این توفیق
به هشت صفت یافته‌ام هرگز در کار امر و نهی مزاح نگفتم و هرگز خلاف وعده
وعید نکردم و جنگ برای تحصیل ثروت کردم نه هوس، جلب قلوب به امید و بیم
کردم نه زور و خصومت و مجازات از روی گناه دادم نه از روی خشم، معاش همه
را فراهم کردم و چیزهای بیهوده را از میان بردم». (مسعودی، ۱/۱۴۲۵: ۱/۱۹۰؛
مسعودی، ۱/۱۳۶۵: ۲۴۴)

این سخن در نثر الدرّو سراج الملوك نیز به شاپور نسبت داده شده است (الآبی،

بی تا/۷: ۳۳؛ طرطوشی (متوفی ۵۲۰هـ)، ۱۴۱۵ق: ۱۸۲). قرطبی (متوفی ۴۶۳هـ) نیز همین معنی را با تغییری جزئی در لفظ از کسری ذو الأکتاف که لقب شاپور است، دانسته است (القرطبی، ۱/۱۹۸۱: ۳۳۷). ابن منقذ (متوفی ۵۸۴هـ) نیز با اندکی جرح و تعدیل، این سخن را به کسری منتسب می‌کند. (ابن منقذ، ۱۳۵۴: ۳۷)

همچنین ابن عبد ربه حکمت سیاسی ذیل را به «الحکماء» نسبت می‌دهد:
«و قالت الحکماء: أسوس الناس لرعیته، من قاد أبدانها بقلوبها، و قلوبها بخواطرها، و خواطرها بأسبابها من الرغبة و الرهبة» (ابن عبد ربه، ۱/۱۹۹۰: ۴۱)
حکیمان گفته‌اند: سیاستمدارترین فرد، نسبت به مردمش، کسی است که بدن‌هایشان را با قلب‌هایشان و قلب‌هایشان را با افکارشان، و افکارشان را با انگیزه‌های شوق و ترس اداره کند.

ابن قتیبه در عیون الأخبار و ابن حمدون در تذکره الحمدونیه این سخن را نقل کردند و آن را از عجم دانسته‌اند (ابن قتیبه، ۱/۱۹۲۵: ۸؛ ابن حمدون، ۱/۱۹۹۶: ۲۹۹). ایرانیان چندین قرن پیش از عرب‌ها، حکومت و مملکت‌داری کردند؛ از این‌رو طبیعی است که برخی از تجربه‌های ایشان به کار عرب‌ها بیاید.

جایگاه وزیران در نظام مملکت‌داری

حکما گفته‌اند: «لا ینفع الملک إلا بوزرائه و أعوانهم و لا ینفع الوزراء و الأعوان إلا بالموءة و النصحیة [کذا]، و لا تنفع الموءة و النصیحة إلا مع الرأی و العفاف. ثم على الملوك بعد ذلك ألا یتروکوا مُحسِنًا و لا مُسئًا ما دونَ جزاء؛ فإنهم إذا ترکوا ذلك تهاونَ المُحسن، و اجترأ المسیء، و فسَد الأمر، و بطل العسل» (ابن عبد ربه، ۱/۱۹۹۰: ۴۸-۴۹) یعنی: پادشاه تنها از وزیران و یاران موافق خویش است که منفعت می‌بیند و وزیران و یاران نیز تنها با دوستی و مهربانی سود می‌بینند. این نوع دوستی و مهربانی هم تنها با رایزنی و پاکدامنی حاصل می‌گردد؛ بنابراین پادشاهان باید هر نیکوکار و خطاکاری را پاداش و عقاب کنند. اگر پادشاهان، این

مهم را واگذارند، نیکوکار در کار نیک سستی خواهد کرد و گناهکار نیز در خطا، جرات و جسارت خواهد ورزید پس کار تباه می‌شود و عسل بی‌فایده.

ابن مقفع (متوفی ۱۴۲هـ) این قول را در الأدب الصغیر چنین آورده: «إِنَّ الْمَلِكُ لَا يَسْتَطَاعُ ضَبْطَهُ إِلَّا مَعَ ذَوِي الرَّأْيِ وَ هُمُ الْوُزَرَاءُ وَ الْأَعْوَانُ وَ لَا يُنْتَعَبُ بِالْوُزَرَاءِ وَ الْأَعْوَانِ إِلَّا بِالْمَوْدَّةِ وَ النَّصِيحَةِ؛ وَ لَا مَوْدَّةَ وَ لَا نَصِيحَةَ إِلَّا لِذَوِي الرَّأْيِ وَ الْعَفَافِ». (ابن مقفع، ۱۹۸۹: ۲۹۰)

و در همان صفحه با اندکی فاصله ادامه داده است: «ثم على الملوك بعد ذلك تعهد عمالهم و تفقد أمورهم حتى لا يخفى عليهم إحسان محسن و لا إساءة مسيء لا يتركوا بغير جزاء و لا يقرؤا مسيئاً و لا عاجزاً على الإساءة و العجز، فإنهم إن تركوا ذلك تهاون المحسن و اجترأ المسيء و فسد الأمر و ضاع العمل». (همان: ۲۹۰)

افزون بر آن دو، ابن مقفع حکمت مذکور را دوباره در کلیله و دمنه آورده و این بار به فیلسوفی نسبت داده است (همان، ۱۹۹۱: ۲۷۲)، اما باز در جایی دیگر، بخش دوم این حکمت را در کتاب‌های پیشینیان در بیان ویژگی‌های قاضی ذکر کرده: «إِنَّا نَجِدُ فِي كُتُبِ الْأَوَّلِينَ: أَنَّ الْقَاضِيَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْرِفَ عَمَلَ الْمُحْسِنِ وَ الْمُسِيءِ، لِيُجَازِيَ الْمُحْسِنَ بِإِحْسَانِهِ وَ الْمُسِيءَ بِإِسَاءَتِهِ؛ فَإِذَا ذَهَبَ إِلَى هَذَا از داد الْمُحْسِنُونَ حِرْصاً عَلَى الْإِحْسَانِ، وَ الْمُسِيئُونَ اجْتِنَاباً لِلذُّنُوبِ». (همان: ۱۷۸) همچنین در رسائل البلغاء نیز در ذیل الأدب الصغیر لابن مقفع آمده است (کردعلی، ۱۹۱۳: ۳۳). ابن مسکویه (متوفی ۴۲۱هـ) نیز این مفهوم را از حکیمان ایرانی می‌داند. (ابن مسکویه، بی تا: ۷۴)

بسیاری از پژوهشگران معتقدند ابن مقفع با ترجمه کلیله بسیاری از اندیشه‌ها و فرهنگ ایرانی را با ترجمه خود در آمیخته است و نقل قول‌های وی از آثار ایرانی است؛ «زیرا که این نویسنده ایرانی هیچ گاه در نوشته‌های خود به آثار عربی توجهی نداشته و همین امر خود بزرگترین فرقی است که بین نوشته‌های او و

ادبای عرب وجود دارد. منابع معلومات ابن مقفع بدون شک کتب و رسائل پهلوی بوده که اغلب آنها را هم خود او به عربی ترجمه کرده است» (محمدی، ۱۳۷۴: ۱۱۹-۱۲۰). با این تفصیل به نظر می‌رسد سخنان حکمت آمیزی را که ابن مقفع نقل کرده است اصالتی ایرانی داشته باشد.

همچنین ابن عبد ربه در حکمتی دیگر در اهمیت وزیر نوشته: «قالوا: إن السلطان إذا كان صالحاً و وزراًؤه وزراءً سوءً امتنع خيره من الناس، و لم يُنتفع منه بمنفعة، و شَبَّهوا ذلك بالماء الصافي يكون فيه التماسح، فلا يستطيع أحد أن يدخله، و إن كان محتاجاً إليه». (ابن عبدربه، ۱/۱۹۹۰: ۴۹-۵۰) گفته‌اند: زمانی که پادشاه صالح باشد و وزیرانش بد باشد، خیر و سودش به مردم نمی‌رسد و از او هیچ سودی، عاید مردم نمی‌شود؛ از این رو آن را به آب زلالی تشبیه کرده‌اند که در آن تمساح باشد، پس کسی در آن نمی‌تواند وارد شود اگرچه به آن محتاج باشد. این حکمت دقیقاً در کلیله و دمنه (ابن مقفع، ۱۹۹۱: ۱۵۰) آمده است و در کتاب سراج الملوک (طرطوشی، ۱۴۱۵ق: ۲۱۲) نیز به اردشیر منتسب است.

نهی از کوچک شمردن خطای اندک

در العقد الفرید با فعل «قالوا» گوینده سخن ذیل نیز ناشناخته است: «قالوا: لا ينبغي للعاقل أن يستصغر شيئاً من الخطأ أو الزلل، فإنه متى ما استصغر الصغير يوشك أن يقع في الكبير؛ فقد رأينا الملوك تُوتى من العدو المُحتقر، و رأينا الصحة تُوتى من الداء اليسير، و رأينا الأنهار تتدفق من الجدول الصغار». (ابن عبدربه، ۱/۱۹۹۰: ۶۰) گفته‌اند: انسان عاقل، شایسته نیست که اشتباه و لغزش اندک را کوچک شمرد. زمانی که لغزش اندک را ناچیزی می‌شمرد، کم کم به لغزش بزرگ در می‌افتد. پادشاهانی دیده‌ایم که با دشمن کوچک از پای در می‌آیند و دیده‌ایم که سلامتی با درد اندک، زایل می‌شود و رودخانه‌ها را دیده‌ایم که چگونه به وسیله نهرهای کوچک طغیان می‌کنند.

این سخن در الأدب الصغیر با همان مفهوم و لفظ و البته اندکی تفصیل آمده (ابن مقفع، ۱۹۸۹م: ۲۸۸-۲۸۹) و در الحکمه الخالده (ابن مسکویه، بی‌تا: ۷۲)، در ذیل پندهای ایرانی دسته‌بندی شده است. این حکمت به شیوه‌های گوناگون از همان آغاز شعر فارسی بیان شده است:

دشمن ار چه بود خوار و خرد مر او را بنادان نباید شمرد

(فردوسی، نقل از دهخدا، ۲/۱۳۷۰: ۸۱۳)

«دشمن را خوار نباید داشت اگرچه حقیر دشمنی بود که هر که دشمن را خوار دارد زود خوار گردد». (عنصرالمعالی، ۱۳۶۴: ۱۴۵)

اهمیت رازداری و حفظ اسرار

ابن عبدربه از قول حکیمان بیان داشته است: «قالت الحكماء: ما كنت كاتمہ من عدوك فلا تطلع عليه صدیقك» (ابن عبدربه، ۱/۱۹۹۰: ۸۴) حکیمان گفته‌اند: آنچه که از دشمنت پنهان می‌کنی دوستت را به آن آگاه نساز. در عیون الأخبار (ابن قتیبه، ۱/۱۹۲۵: ۴۰) از ملوک فارس نقل شده است.

پند یازدهم انوشیروان می‌گوید: «اگر خواهی راز تو دشمن نداند بادوست مگوی» (عنصرالمعالی، ۱۳۶۴: ۵۲). یا بعدها سعدی چنین گفته: «رازی که نهان خواهی با کس در میان منه و گرچه دوست مخلص باشد که مر آن دوست را دوستان مخلص باشد هم‌چنین مسلسل» (سعدی، ۱۳۸۵: ۲۷۳). در ادبیات فارسی نیز این سخن از رواجی تمام برخوردار است.

ابن عبدربه در حکمتی دیگر در جلد شش کتاب آورده: «قالت الحكماء: لا تتق بامرأة» (ابن عبدربه، ۶/۱۹۹۰: ۱۳۲). به هیچ زنی، اعتماد نکن. اما این سخن را در جلد دوم و جلد سوم به دانشمندان عرب و عجم نسبت داده است (همان، ۲/۲۳۶: ۳: ۱۴۲). ایشیهی نیز این سخن را از دانشمندان عرب و عجم دانسته است (۱/۱۹۹۲: ۴۳) و ابن مسکویه آن را ذیل پندهای آذرباد به فرزندش می‌آورد: «لا

تستعمل الثقة بالنساء و لاتفشن إلیهن سراً». (ابن مسکویه، بی تا: ۲۶)

دوستی با افراد نادان

ابن عبدربه در بیان حکمت ذیل از فعل مجهول استفاده می‌کند و گوینده آن را مشخص نمی‌کند: «یقال: عدوُّ عاقل أحبُّ إلیَّ من صدیق جاهل» (ابن عبدربه، ۲/۱۹۹۰: ۲۲۵). گفتند: دشمن عاقل نزد من از دوست نادان، دوست داشتنی‌تر است.

آبی و ابشیهی این سخن را در قالب پرسش و پاسخ از کسری می‌دانند: «قیل لکسری: أیُّ الناس أحبُّ إلیک أن یکون عاقلاً؟ قال: عدوُّی، قیل: و کیف ذلک؟ قال: لأنه إذا کان عاقلاً فإنه منه فی عافیة». (الآبی، بی تا/۷: ۳۲؛ الأبییهی، ۱۴۱۲ق/۱: ۳۰۴)

ابن جوزی و ابوحیان توحیدی نیز گفته‌اند: «و کان بزرجمهر حکیماً: فمن کلامه: أنه قیل له: من أحب الناس إلیک أن یکون عاقلاً. قال: عدوُّی، لأننی أکون منه فی دعة» (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق/۲: ۱۳۷؛ توحیدی، ۱۴۰۸ق/۴: ۱۷۴). فردوسی هم این حکمت را از جمله پندهای بزرگمهر در مجلس انوشیروان آورده است: چو دانا تو را دشمن جان بود به از دوست مردی که نادان بود

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۰۶۶)

ابن عبدربه در همین زمینه همنشینی با افراد نادان، حکمت ذیل را نیز در جلد دوم العقد الفرید آورده است: «و کان یقال: قَطِيعَةُ الْأَحْمَقِ مِثْلُ صِلَةِ الْعَاقِلِ» (ابن عبدربه، ۲/۱۹۹۰: ۲۲۵) قطع رابطه با نادان مانند رابطه برقرار کردن با عاقل است؛ اما همو باز در جلد سوم، این حکمت را ذیل «أمثال أکثم بن صیفی و بزرجمهر» جای داده است. (همان/۳: ۷۸)

ابن مسکویه (بی تا: ۱۷) این سخن را از پندهای ایرانی بر می‌شمرد و در مجمع الأمثال از حکمت‌های جدید (مولد) دانسته شده و با تغییر اندکی، چنین آمده است:

«مُصَارَمَةُ الْجَاهِلِ مُوَاصَلَةُ الْعَاقِلِ». (المیدانی، ۲/۲۰۰۳: ۳۸۸)

راغب اصفهانی و آبی هم آن را بدون نام گوینده ذکر می‌نمایند (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰ق/۱: ۲۷؛ الآبی، ۴/۲۰۰۴: ۱۲۶) و قیروانی به أحنف نسبت می‌دهد (۱۴۲۱ق/۳: ۷۴) اما ابن حمدون نیز این سخن را با بیانی مشابه دو بار به حضرت علی(ع) «(ابن حمدون، ۱/۱۹۹۶: ۲۴۷؛ ج ۳: ۲۴۴) و یک بار به أحنف بن قیس (ابن حمدون، ۱/۱۹۹۶: ۲۶۵) نسبت می‌دهد: «قال علی بن أبی طالب علیه السلام: قطیعةُ الجاهل تعدلُ صلةُ العاقل» نویری (۳/۱۳۴۲: ۳۵۵) و آمدی (الآمدی، ۱۴۲۶: ۵۰۱) نیز این جمله را به امیرالمؤمنان(ع) نسبت می‌دهند و با توجه به وجود این سخن در نهج البلاغه(نامه ۳۱) و غرررسی دقیق پیرامون سخنان حضرت امیر(ع) حجت تمام می‌شود. به هر روی شاید با توجه به آنچه گذشت، بتوان گفت بارقه‌هایی از این حکمت در پیشینه تمدن ایرانی نیز وجود داشته است.

حکمتی در ناپایداری امور

حکمتی بی نام در العقد الفرید گفته‌اند: «ثلاثة لا بقاء لها: ظلُّ الغمام، و صُحْبَةُ الأشرار، و الثناء الكاذب» (ابن عبدربه، ۲/۱۹۹۰: ۲۳۵-۲۳۶). سه چیز را بقایایی نیست: سایه ابر و همنشینی با بدان و ستایش دروغ اما در کلیله و دمنه به جای «الثناء الكاذب»، «البناء غیر أساس» آمده و «المال الكثير» را نیز افزوده است(ابن مقفع، ۱۹۹۱: ۲۰۰) و در الأدب الصغیر به جای «الثناء الكاذب»، «النبأ الكاذب» آمده (همان، ۱۹۸۹: ۳۰۶)؛ (ابن مسکویه، بی تا: ۷۸)؛ (ابن حمدون، ۱/۱۹۹۶: ۲۶۳) نیز ذیل پندهای ایرانیان(وصیة للفرس) آمده است.

حرص آزاده و حسد بخشنده

«كان يُقال: لا يُوجد الحرُّ حریصاً، و لا الکریم حَسُوداً» (ابن عبدربه، ۲/۱۹۹۰: ۳۰۹).

گفته می‌شد: آزاده، حریص و انسان بخشنده، حسود نیست. ابن مسکویه آن را از پندهای ایرانی برشمرده (ابن مسکویه، بی‌تا: ۷۷) و عنصرالمعالی نیز بخش نخست این حکمت را از پندهای انوشیروان چنین بیان بازگو کرده است: «گفت: اگر خواهی که از شمار آزادان باشی طمع را در دل خویش جای مده». (عنصر المعالی، ۱۳۶۴: ۵۵)

وفاداری کریم و بی‌وفایی فرومایه

«و الکریم یوَدُّ الکریم عن لُقیة واحدة، و اللئیم لایَصِلُ أحداً إلا عن رَغْبَة أو رَهْبَة»: (ابن عبدربه، ۲/۱۹۹۰: ۳۳۷) کریم با یک بار ملاقات، کریم را دوست می‌دارد و فرومایه فقط از روی ترس یا علاقه با کسی رابطه برقرار می‌کند. این سخن بی‌نام در برخی منابع معتبر، پندی ایرانی قلمداد شده (ابن مسکویه، بی‌تا: ۷۸) و ابن مقفع نیز آن را در کلیله و دمنه (ابن مقفع، ۱۹۹۱: ۱۸۸) و الأدب الصغیر (ابن مقفع، ۱۹۸۹: ۳۰۴) آورده است.

در فضیلت فروتنی

«قالت الحکماء: کل نعمة یحسد علیها إلا التواضع» (ابن عبدربه، ۲/۱۹۹۰: ۳۵۰). حکیمان گفته‌اند: به تمامی نعمت‌ها به جز فروتنی حسد می‌ورزند؛ اما ماوردی (۱۴۰۷ق: ۲۰۳) و آبی (۷/۲۰۰۴: ۲۹) و ابن حمدون (۳/۱۹۹۶: ۱۰۵) این سخن را در قالب پرسش و پاسخ به بزرگمهر نسبت داده‌اند: «قیل لبزرجمهر: ما النعمة التي لا یحسد علیها؟ قال: التواضع».

نیاز اصل و تبار به ادب و نیاز معرفت به تجربه

در العقد الفرید گفته‌اند: «الحَسَبُ مُحْتَاجٌ إِلَى الْأَدَبِ، وَ الْمَعْرِفَةُ مُحْتَاجَةٌ إِلَى التَّجَرِبَةِ» (ابن عبدربه، ۲/۱۹۹۰: ۴۱۲). اصل و تبار به ادب و شناخت به تجربه نیازمند است.

صاحب این سخن در عیون الأخبار (ابن قتیبه، ۴/۱۹۲۵: ۳۲) نیز ناشناخته است؛ اما در التذکره الحمدونیه و المستطرف، اردشیر پسر بابک همین سخن را در کنار دو نیاز دیگر آدمی ذکر کرده و با این تفاوت که به جای «المعرفه»، «العقل» گفته است:

«قال اردشیر بن بابک: أربعةٌ تحتاج إلى أربعة: الحسبُ إلى الأدب والسورُ إلى الأمن و القراة إلى المودة والعقل إلى التجربة». (ابن حمدون، ۳/۱۹۹۶: ۲۷۱؛ الأبشیهی، ۱۴۱۲ق/۱: ۲۵)

پاسداشت مهربانی و گشاده‌رویی

«قالوا: أفضل البرِّ الرِّحمة، و رأس المودة الاسترسال» (ابن عبدربه، ۲/۱۹۹۰: ۲۳۳). برترین نیکویی، مهرورزیدن است و انتهای دوستی، گشاده‌رویی است. با توجه به این که ابن قتیبه این حکمت را از «کتب للهند» (۳/۱۹۲۵: ۵) و ابن مقفع نیز در الأدب الصغیر (۱۹۸۹: ۳۰۵) و کلیله و دمنه (۱۹۸۹: ۱۵۰) آن را می‌آورد به نظر می‌رسد اصالت ایرانی یا هندی داشته باشد.

نور فکر و ظلمت جهل

گفته‌اند: «التفکر نُور و العَفلة ظُلْمَة». اندیشه، نور و غفلت، تاریکی است (ابن عبدربه، ۲/۱۹۹۰: ۲۳۳). قرطبی در بهجة المجالس (۱/۱۹۸۱: ۱۱۶) و ابن حمدون در التذکره الحمدونیه (۱/۱۹۹۶: ۲۴۱)، نیز به صاحب سخن اشاره‌ای نمی‌کنند اما ثعالبی در غرر السیر (ثعالبی، ۱۹۶۳: ۶۶)، آن را حکمتی ایرانی می‌داند و به منوچهر نسبت می‌دهد. با توجه به قدمت کتاب ثعالبی و مؤلفه‌های اصیل مانند نور و تاریکی در اندیشه ایرانیان احتمال ایرانی بودن این حکمت نیز قوت می‌یابد.

نشانه‌های دوست واقعی

حکمتی بی‌نام در باب نشانه‌های دوست آمده است: «يُقَالُ: مِنْ عَلَامَةِ الصَّدِيقِ أَنْ يَكُونَ لِصَدِيقِ صَدِيقِهِ صَدِيقًا و لِعَدُوِّهِ عَدُوًّا» (ابن عبدربه، ۲/۱۹۹۰: ۲۹۲). گفته‌اند: از نشانه دوست این است که برای دوست دوستش، دوست باشد و برای دشمن دوستش، دشمن باشد. عتّابی از شاعران تأثیر پذیرفته از پند و حکمت ایرانیان (العاکوب، ۱۳۷۴: ۲۹۶) در این باره سروده است:

تَوَدُّ عَدُوِّي ثُمَّ تَزْعُمُ أَنَّيْ صَدِيقُكَ، إِنْ الرَّأْيَ عَنْكَ لِعَازِبُ
و لَيْسَ أَخِي مَنْ وَدَّيْ رَأْيَ عَيْنِهِ و لَكِنْ أَخِي مَنْ صَدَّقْتَهُ الْمَغَائِبُ»
(ابن قتیبه، ۳/۱۹۲۵: ۶؛ ابن عبدربه، ۲/۱۹۹۰: ۲۹۳)

«دشمنم را دوست می‌داری و آنگاه می‌پنداری که من دوست توام. خرد از تو دور است. برادر من آن نیست که مرا در پیش رو دوست بدارد، بلکه آن است که پنهانی‌هایش نیز تأیید کند». (العاکوب، ۱۳۷۴: ۳۰۰)

این حکمت در کلیله و دمنه نیز آمده است و در عیون الأخبار، از کتب هند نقل شده است. (ابن مقفع، ۱۹۹۱: ۱۹۰؛ ابن قتیبه، ۳/۱۹۲۵: ۶) و در قابوس‌نامه ذیل پندهای انوشیروان آمده: «چرا دوست خوانی کسی را که دشمن دوستان تو بود؟» (عنصرالمعالی، ۱۳۶۴: ۵۱). به نظر می‌رسد ابن مقفع اندیشه‌های ایرانی را در کلیله وارد کرده است و باعث شده آثار پس از او این سخنان را هندی پندارند.

نتیجه

پیدا است که منابع عربی، سرشار از اخبار و فرهنگ ایرانی است. در لابه‌لای این منابع، حکمت‌های اخلاقی فراوانی از ایرانیان به چشم می‌خورد که در گذر زمان، نام صاحبان این سخنان از قلم افتاده است. عرب‌ها نیز به دلایل گوناگونی از جمله این که ایرانیان دارای پیشینه فرهنگی کهنی داشتند، سعی کردند از آداب و رسوم و شیوه مملکت‌داری از ایرانیان الگو بگیرند. حکمت‌های اخلاقی ایرانیان از راه‌های

گوناگون مانند ترجمه و فرهنگ شفاهی به زبان عربی منتقل و حفظ شده است. این حکمت‌ها چنان در آن زبان و فرهنگ هضم شده که نام صاحبان این آثار به فراموشی سپرده شد و حتی گاه حکمتی ایرانی به حکیمان عرب نسبت داده شده است. کتاب العقد الفرید دربردارنده حکمت‌های فراوانی از ایران باستان است که گاهی نام صاحب حکمت به دلایلی مثل رعایت ایجاز، نورانیت و ارزش ذاتی حکمت، تعصب قومی، سنت حذف اسناد حکمت‌ها و غیره مغفول مانده است. از بررسی و مقایسه آثار نویسندگان پیشین مانند ابن مقفع، مسعودی، ثعالبی، ابن قتیبه، آبی و غیره با کتاب العقد الفرید بر می‌آید که پاره‌ای از این حکمت‌ها به داشته‌های فرهنگی ایران باستان تعلق دارند؛ زیرا بسیاری از این حکمت‌ها در کتاب کلیله و دمنه، الأدب الصغیر و الأدب الکبیر مستقیماً به عربی ترجمه شده است و با نوع نگاه، ذوق و مؤلفه‌های زیست محیطی ایران و ایرانیان همخوانی دارد. حضور و رواج این حکمت‌ها در فرهنگ ایرانی و کتاب‌هایی مانند گلستان سعدی، قابوس‌نامه و شاهنامه فردوسی، دلیلی دیگر بر اصالت ایرانی این طیف سخنان در کتاب ارجمند العقد الفرید است. از دلایلی که به ایرانی بودن سخنان بی‌نام اشاره دارد، نحوه بیان این سخنان است؛ زیرا حکمت‌های اخلاقی ایرانیان در غالب سخنان کوتاه و پرسش و پاسخ در میان ایرانیان باستان رواج بسیاری داشته است.

منابع

- نهج البلاغه.
- الآبی، منصور بن حسین، (۱۴۲۴هـ/۲۰۰۴م)، نثر الدر فی المحاضرات، تحقیق خالد عبد الغنی محفوظ، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- الآمدی، عبد الواحد بن محمد، (۱۴۲۶)، غرر الحکم و درر الکلم، مصحح مهدی رجایی، قم: دار الکتاب الاسلامی.
- الأبشیهی، شهاب الدین محمد، (۱۴۱۲هـ/۱۹۹۲م)، المستطرف فی کل فن مستطرف، طبعه

- جدیده منقحة بإشراف المكتب العالمي، بيروت: انتشارات دارالمكتبة الحياة.
- ابن جوزی، أبی الفرج، (۱۴۱۲هـ/۱۹۹۲م)، المنتظم فی تاریخ الملوك و الأمم، دراسة و تحقیق محمد عبد القادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا؛ راجعه و صححه نعیم زرزور، الطبعة الأولى بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن حمدون، محمد بن حسن، (۱۹۹۶)، التذكرة الحمدونية، تحقیق احسان عباس و بكر عباس. بیروت: دار صادر.
- ابن خاقان، الفتح بن محمد، (۱۴۰۳)، مطمح الأنفس و مسرح التأنس فی ملح أهل الأندلس. دراسة و تحقیق: محمد علی شوابكة. الطبعة الأولى، بیروت: دار عمّار.
- ابن خلکان، أبو العباس، (بی تا)، وفيات الأعیان و أنباء أبناء الزمان، حققه احسان عباس، بیروت: دار صادر.
- ابن عبدربه، شهاب الدین، (۱۹۹۰هـ/۱۴۱۱هـ)، العقد الفريد، شرحه و ضبطه و رتب فهارسه: ابراهیم الیاری. بیروت: دارالکتب العربی.
- ابن عماد الحنبلی دمشقی، عبد الحی بن أحمد، (۱۹۸۹هـ)، شذرات الذهب فی أخبار من الذهب، أشرف علی تحقیقه و خرج أحادیثه: عبد القادر الأرناؤوط. حققه و علق علیه: محمود الأرناؤوط، الطبعة الأولى. بیروت: دار ابن کثیر.
- ابن فرضی، عبدالله، (۱۹۶۶)، تاریخ علماء الاندلس، قاهره: دارالکتب المصری.
- ابن قتیبه دینوری، أبی محمد عبد الله بن مسلم، (۱۳۴۳ق/۱۹۲۵)، عیون الأخبار، بیروت: دار الکتب العربی.
- ابن مسکویه، ابو علی احمد بن محمد، (بی تا)، الحکمه الخالده، تحقیق عبدالرحمان بدوی، بیروت: دارالاندلس.
- ابن مقفع، عبد الله، (۱۴۰۹ق/۱۹۸۹)، آثار ابن مقفع، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- _____، (۱۹۹۱)، کلیله و دمنه، بیروت: مكتبة اللبان.
- ابن منقذ، اسامه، (۱۳۵۴)، لباب الآداب، تحقیق احمد محمد شاکر، القاهرة: مكتبة السنه.
- ابن نباته المصری، جمال الدین، (بی تا)، شرح العیون فی شرح رساله ابن زیدون، تحقیق ابو الفضل ابراهیم، شهر: دارالفکر العربی.
- ابو حیان توحیدی، علی بن محمد، (۱۴۰۸ق/۱۹۸۸)، البصائر و الذخائر، تحقیق: وداد القاضی، بیروت: دارصادر.
- بابکان، اردشیر، (۱۳۴۸)، عهد اردشیر، پژوهشگر عربی: احسان عباس، برگرداننده به فارسی:

- محمدعلی امام شوشتری، تهران: چاپخانه بهمن.
- تفضلی، احمد، (۱۳۸۳)، تاریخ پیش از اسلام، تهران: سخن.
- الثعالبی، ابو منصور عبد الملک بن محمد، (بی‌تا)، الإعجاز و الإيجاز، تحقیق: محمد ابراهیم سلیم، قاهره: مكتبة القرآن.
- _____، (۱۹۶۳)، تاریخ غرر السیرالمعروف بکتاب غرر أخبار ملوک الفرس و سیرهم، طهران: مكتبة الأسدی.
- _____، (۲۰۰۳)، التمثیل و المحاضرة، تحقیق و شرح و فهرسه قصی الحسین، بیروت: دار و مكتبة الهلال.
- _____، (۱۴۰۳ق)، یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر، شرح و تحقیق: مُفید محمد قمیحه، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- حافظ، شمس الدین محمد، (۱۳۸۱)، دیوان حافظ براساس نسخه قزوینی و خانلری، گردآورنده: حسینعلی یوسفی، تهران: روزگار.
- الحصری القيروانی، أبو اسحاق إبراهيم بن علی، (۱۴۲۱ق / ۲۰۰۱)، زهرالآداب و ثمر الألباب. قدّم له و ضبطه و شرحه و وضع فهرسه: الدكتور صلاح الدین الهواری، بیروت: المكتبة العصرية.
- الحموی الرومی، یاقوت، (۱۹۹۳)، معجم الادباء إرشاد الأریب إلی معرفة الأديب، تحقیق: إحسان عباس، بیروت: دار الغرب الإسلامی.
- حمیدی، محمد بن فتوح حمیدی، (۱۴۲۹ق)، جذوة المقتبس فی تاریخ علماء الأندلس، حققه و علق علیه بشّار عواد معروف، محمد بشّار عواد، تونس: دار الغرب الإسلامی.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۰)، امثال و حکم، تهران: چاپخانه سپهر.
- ذهبی، شهاب الدین، (۱۴۱۷ق / ۱۹۹۶)، سیراعلام النبلاء، حققه و ضبط نصّه و علق علیه: بشار عواد معروف، المؤسسه رساله.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۲۰ق)، محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء، تحقیق عمر فاروق طباع، بیروت: دار ارقم بن أبی الارقم.
- زاهد، نظام الدین، (۱۳۸۰)، دوره عربی زبانی در ادبیات فارسی سده‌های ۳-۲ق/۹-۸م. مترجم: پروین منزوی، زیر نظر: ر. هادی زاده، تهران: دشتستان.
- زمخشری، محمود بن عمر، (۱۴۱۲ق / ۱۹۹۲)، ربیع الأبرار و نصوص الأخبار، تحقیق عبد الامیر مهنا، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

- زیدان، جرجی، (بی‌تا)، تاریخ الآداب اللغة العربیة، راجعها و علق علیها شوقی ضیف، قاهره: دارالهلال.
- سعدی، مصلح الدین، (۱۳۸۵)، کلیات سعدی، به تصحیح محمد علی فروغی، تهران: انتشارات هرمس.
- طرطوشی، محمد بن ولید، (۱۴۱۵ق)، سراج الملوك، تحقیق: نعمان صالح الصالح، ریاض: دارالغازية للطباعة و النشر.
- العاكوب، عیسی، (۱۳۷۰)، تاثیر پند پارسی بر ادب عربی، ترجمه شریفی خجسته، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- عباس، احسان، (۱۹۶۹)، تاریخ الادب الاندلسی، عصر سیاده قرطبه، بیروت: دارالثقافة.
- عنصر المعالی، کیکاوس بن اسکندر، (۱۳۶۴)، قابوس‌نامه، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ابو القاسم، (۱۳۸۴)، شاهنامه (متن کامل) بر اساس چاپ مسکو. به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره.
- فروخ، عمر، (۱۹۸۴)، تاریخ الأدب العربی، بیروت: دار العلم للملایین.
- کرد علی، محمد، (۱۳۳۱ق/۱۹۱۳م)، رسائل البلغاء، قاهره: دار الکتب العربیة.
- لسانی فشارکی، محمدعلی، (۱۳۷۰)، «مقاله ابن عبدربه»، دایره المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی، صص ۱۸۸-۱۹۴.
- ماوردی، ابی الحسن، (۱۴۰۷ق/۱۹۸۷)، أدب الدنيا و الدین، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- المبرد، محمد بن یزید، (۱۴۰۹ق/۱۹۸۹)، الكامل فی اللغة والأدب، تحقیق تغارید بیضون و نعیم زرزور، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- محمدی، محمد، (۱۳۷۴)، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، تهران: انتشارات توس.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (۱۴۲۵ق/۲۰۰۵)، مروج الذهب و معادن الجواهر، بیروت: المكتبة العصرية.
- _____، (۱۳۶۵)، مروج الذهب، ترجمه ابو القاسم پاینده، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- المیدانی، ابوالفضل احمدین محمدین احمدین ابراهیم النیشابوری، (۲۰۰۳)، مجمع الأمثال، قدم له و علق علیه: نعیم حسین زرزور، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- النوبری، شهاب الدین، (۱۳۴۲ق/۱۹۲۳)، نهاية الأرب فی فنون الأرب، قاهره: مطبعة دار الکتب المصریة.

